

فقه و سیاست
در ایران معاصر

www.KitaboSunnat.com

سرشناسه: فیروزی، داود، ۱۳۲۲ -
عنوان و نام پدیدآور: فقه و سیاست در ایران معاصر / داود فیروزی.
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۵۲۲ ص.
شابک: دوره ۶- ۲۵۰-۱۸۵-۹۶۴-۹۷۸، ج ۱- ۳۱- ۲۵۱-۱۸۵-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: قیبا
یادداشت: کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱. فقه سیاسی و فقه مشروطه
موضوع: علوم سیاسی (فقه)؛ اسلام و سیاست - ایران - اسلام و سیاست -
ایران - قرن ۱۳ ق.
رده‌بندی کنگره: ۹۱۳۹۰ ف ۸/ع ۸/۱۹۸/۱۹۸ BPF
رده‌بندی دیویی: ۳۷۹/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۲۹۱۱۶



نشر نی

فقه و سیاست در ایران معاصر
جلد اول: فقه سیاسی و فقه مشروطه
داود فیروزی

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۱
تعداد: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان
لیتوگرافی: غزال
چاپ: اکسیر
ناظر چاپ: بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزاً
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک دوره ۶ ۲۵۰ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

شابک ج ۱ ۳ ۲۵۱ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreney.com

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۱	جامعه اسلامی و فقه سیاسی
۱۴	فقه سیاسی و جامعه جدید

بخش اول: دیدگاه فقه سیاسی

۲۵	فصل اول: ماهیت فقه سیاسی
۲۵	۱. فقه و فقه سیاسی
۳۰	۲. مبانی و مفروضات فقه سیاسی
۳۱	انسان‌شناسی
۳۳	ضرورت وحی
۳۵	جهان و جهان نص
۳۷	اجتهاد
۴۱	۳. روش‌شناسی فقه سیاسی
۴۴	الف. کالبدشناسی فقه سیاسی
۴۶	۱. مفهوم تاریخ
۴۹	۲. دو نوع پرسش
۵۰	۳. دوایر نص
۵۲	۴. احکام سیاسی
۵۵	ب. روش‌شناسی مکاتب فقه سیاسی
۵۶	۱. روش‌شناسی مکاتب فقهی - سیاسی سنتی اهل سنت

۵۸	۱. قرآن
۶۰	۲. سنت پیامبر (ص)
۶۳	۳. اجماع
۶۵	۴. قیاس / اجتهاد
۶۷	فقه المقاصد و احکام زندگی سیاسی
۶۸	الف. فقه نص‌گرای جزءنگر / ظاهرگرایان جدید
۶۹	ب. مکتب تأویل / تعطیل
۷۰	ج. فقه مقاصد / مکتب وسط
۷۲	الف. مفهوم نص در فقه مقاصد
۷۵	ب. سیاست، رابط نص و مصلحت
۷۸	۳. سلفیه: روش‌شناسی و سیاست
۷۹	سلفی‌گری به‌مثابه روش
۸۰	الف. اصول نظری
۸۰	ب. اصول عملی
۸۱	روش‌شناسی نوسلفیه
۸۲	۱. اتباع در مقابل تقلید
۸۳	۲. دوگانگی‌های نوسلفیه: تزکیه و جهاد
۸۵	۴. فقه سیاسی شیعه
۸۶	۱. فقه سیاسی و امامت
۸۹	۲. فقه سیاسی و قیاس
۹۳	فصل دوم: فقه شیعه و ماهیت امر سیاسی
۹۴	۱. امر سیاسی
۱۰۱	۲. امر سیاسی و مسأله حق و حکم
۱۰۳	۳. تمایز حکم و حق
۱۱۰	۴. منشأ حق و حکم
۱۱۴	۵. مبانی حق و حکم
۱۱۹	الف. روش مبتنی بر مسلک حق‌الطاعة
۱۲۰	ب. مسلک قبح عقاب بدون بیان
۱۲۱	۶. مجاری تولید حق

۱۲۶	۷. عقل، اباحه و حق
۱۳۵	۸. عمومات شرع، اباحه و حق
۱۳۷	آزادی
۱۴۳	تسهیل / ترخیص
۱۵۱	اباحه شرعی
۱۵۵	۹. شریعت، مالکیت و حق
۱۵۷	۱۰. رابطه حق و حکم
۱۷۳	فصل سوم: مدانی قدیم، مسائل جدید
۱۷۶	۱. سیاست و ایجاد واحد ادیان
۱۸۱	۲. اصول مشترک ادیان
۱۹۵	فصل چهارم: فقه سیاسی، گرایشی و دولت جدید
۱۹۶	استعاره و نظریه در فقه سیاسی
۱۹۹	الف. استعاره بردگی / بندگی، و نظریه سیاسی
۲۲۱	ب. استعاره وقف و نظریه سیاسی
۲۳۵	ج. استعاره قضا و نظریه سیاسی
	بخش دوم: فقه و مشروعیت
۲۴۵	فصل پنجم: در آستانه تأسیس
۲۴۹	۱. زایش منازعه
۲۶۳	۲. بحران مالیات
۲۶۹	۳. پیامدهای فقهی - سیاسی مالیات
۲۷۳	۴. آزادی و برابری
۲۸۱	فصل ششم: نائینی و فقه مشروطه
۲۸۲	روش‌شناسی فقه مشروطه
۲۸۵	۱. دو دولت
۲۸۵	الف. دولت تملیکه
۲۸۷	ب. دولت ولایتیه

۲۸۷	۲. ولایت، عصمت و نظارت
۲۹۲	آزادی، برابری و شورا
۲۹۷	الف. نظریهٔ وجوب تعلیمی شورا
۲۹۸	ب. نظریهٔ وجوب نفسی شورا
۲۹۹	۳. سازمان دولت
۳۰۰	الف. قانون اساسی
۳۰۴	ب. مجلس شورای ملی
۳۱۸	۴. صحت و مشروعیت مداخلهٔ مجلس
۳۱۹	وظایف اصلی نمایندگان
۳۲۹	۵. دموکراسی انحصاری
۳۳۵	فصل هفتم: فقه و نهادهای دولت مشروطه
۳۴۲	رابطهٔ شریعت و قانون: پیامدها و تحولات
۳۴۴	۱. مجلس اول: قانون شرعی و قانون عرفی
۳۴۸	۲. هیأت مجتهدین نظارت
۳۵۲	انتخاب هیأت نظارت
۳۵۷	۳. برخی مواضع هیأت نظارت
۳۵۷	الف. رابطهٔ دین و مشروطه
۳۶۱	ب. فلسفهٔ قانون / مشروطه
۳۶۴	ج. قانون انتخابات و حق رأی زنان
۳۶۸	د. شریعت و امر قضا
۳۷۸	۴. تحولات اصل دوم متمم
۳۹۷	فصل هشتم: تحول فقه سیاسی
۳۹۷	تردید، ترمیم و تغییر گفتمان
۳۹۹	۱. مراجع ثلاث و عصر «پسامشروطه»
۴۰۰	الف. اقول مشروطه
۴۰۷	ب. سکولاریسم آمرانه
۴۰۸	۲. دین و دولت در دورهٔ رضا شاه

۴۴۱ فصل نهم: گذار به فقه حکومت اسلامی
۴۴۱ زمینه‌های تغییر گفتمان
۴۴۲ ۱. آیدئولوژی دولت مطلقه
۴۵۳ ۲. مارکسیسم
۴۶۵ ۳. جریان‌های مذهبی
۴۶۶ الف. توحید
۴۷۴ قرآن‌گرایی
۴۷۶ س. گلجی و قرآن‌گرایی
۴۷۸ ۱. تحریف شدن قرآن
۴۸۰ ۲. قابل نهم بودن قرآن
۴۸۲ ۳. جامعیت قرآن
۴۸۳ ۴. نیاز به سنت
۴۸۳ ۵. تفسیر قرآن
۴۸۴ ۶. مقاصد قرآن
۴۸۶ ۷. ناسخ و منسوخ قرآن
۴۸۸ ۸. محکم و متشابه قرآن
۴۹۰ ۹. خودبنیادی قرآن
۴۹۴ ب. دولت و حکومت
۴۹۵ خرقانی و نقد مشروطه
۴۹۸ دموکراسی اسلامی
۵۰۵ منابع
۵۱۷ منابع الکترونیک
۵۱۸ منابع انگلیسی
۵۱۹ منابع اینترنتی

مقدمه

جامعه اسلامی و فقه سیاسی

شاید بتوان گفت نسبت فقه و سیاست بیش از هر مقوله فقه‌ای دیگری، قابل تقسیم به دوران قدیم و جدید است. درست به همین دلیل است که، برخلاف فقه عبادات، در حوزه سیاست کمتر بتوان به ادبیات و منابع تولیدی دوره‌های پیشین ارجاع و استناد کرد. وظیفه فقه سیاسی تبیین و توصیه چنان منظومه‌ای از نهادها و نظام سیاسی است که بتواند تعادلی قابل فهم بین حقوق و تکالیف انسان مسلمان ایجاد کند. زیرا سیاست کلان‌ترین حوزه مرجع است و تنظیم و تعادل دیگر حوزه‌های زندگی با تعادل نظم سیاسی ملزمه دارد. درست به همین دلیل است که سیاست از دیدگاه شریعت اسلامی در عین حال که ملزم به اجرای احکام شرعی است، همچنین، ملزم به پاسداری از حقوق انسان‌ها نیز هست. در زیر، این نکته را از نزدیک دنبال می‌کنیم.

انسان صرف نظر از هر دین و مسلکی، موجودی مدنی است که نظام سیاسی قواعد زندگانی جمعی او را تنظیم یا ضمانت می‌کند. نظم سیاسی زندگی را به جریان می‌اندازد یا جریانش را تضمین می‌کند؛ کارگر کار می‌کند و کشاورز می‌کارد، تاجر به تجارت می‌پردازد، دانشمند در امنیت به سر می‌برد و مسافر بدون هراس راهی جاده‌ها می‌شود. خستگان به آرامش می‌خوابند و بیداران به آینده می‌اندیشند و برنامه‌ی زندگانی خود را با تخمین‌های قابل

اعتماد طراحی می‌کنند، راستان تشویق و نظم‌گریزان کنترل می‌شوند. این همه البته به نظام سیاسی و نهادهای تعبیه‌شده در آن پیوند دارند. بدین‌سان، سه ملاحظه زیر در باب نظام سیاسی اساسی است:

۱. حکومت خوب یا بد تأثیر عمیق بر کیفیت زندگی مردمان دارد. قانون عادلانه راهی را باز می‌کند که مردم عادی بتوانند اشتغال پیدا کنند، کار کنند، تجارت کنند، به صید بپردازند، تفریح کنند و خلاصه هر آنچه مایه توانگری و امید به زندگانی است کسب نمایند و آرامش فرد و جامعه را به ارمغان آورد. برعکس، قانون ظالمانه فقر و مرگ می‌گستراند. بنابراین، زندگی ما بسیار تفاوت می‌کند اگر تحت حاکمیت دولتی خوب یا بد واقع شویم. این نکته مهم است که هر انسانی و جامعه‌ای فقط یک بار عمر می‌کند و قادر به تکرار و تجربه مجدد آن نیست. هرگز این حق را نداریم که این زندگی تکرارناپذیر را با خطا و خطرهای جبران‌نشده بپرکنیم.

۲. این اندیشه مهم است که شکل و نهادهای حکومت ما چندان هم مقدر و از پیش تعیین‌شده نیستند و ما همواره به تناسب زمان و مکان و شرایط، امکان بازسازی و ترمیم آن‌ها را داریم. نهادهای حکومت طرح و نمایی ثابت بر چهره دیواری باستانی نیستند که قادر به تغییرش نباشیم و، در صورت تغییر، خوف از بین رفتن اصالت و هویت خود را داشته باشیم. تغییر و ترمیم نهادها و قوانین سیاسی هیچ تعارضی با اصول مذهب و کلام و فقه سیاسی جوامع ندارد. بنابراین، هر فرد و جامعه‌ای مسئولیت دینی / اخلاقی در باب چگونگی حکومت در زمانه خود دارد، به گونه‌ای که، به تعبیر امام خمینی دین او (اسلام) متهم به ناتوانی در اداره جامعه‌اش نشود.

۳. همچنین، این اندیشه نیز مهم است که ما انسان‌ها قادر به تشخیص حکومت خوب از بد هستیم. در اندیشه اسلامی، اصل بر این است، که حکومت ابزار تحقق مقاصد دین است و این مقاصد را فقیهان شیعه و سنی در پنج چیز خلاصه کرده‌اند: حفظ جان، مال، نسل، عقل و دین. بنابراین، معیار تجربی روشنی در دست‌ان انسان مسلمان قرار دارد که بدان وسیله خوب و بد

بودن نظام سیاسی را داوری و حکم می‌کند. هر حکومتی که این پنج‌گانه را حفظ می‌کند و توسعه می‌دهد به همان مقدار مشروع است و حکومتی که، به هر دلیل، این امور و مقاصد را تهدید می‌کند نیز به همان درجه نامشروع و بد خواهد بود. تشخیص این تهدید و نگرانی از مقاصد خمسه نیاز به علم تخصصی ندارد و هر انسان سلیمی قادر به تجربه کردن و مشاهده آن است. ما می‌توانیم اثرات آشکال متفاوت حکومت را در زندگی روزمره خود پیگیری و شناسایی کنیم و از این طریق آشکال حکومت‌ها و قوانین خوب و بد را تشخیص دهیم. دانش فقه می‌تواند به حاکمان و شهروندان مسلمان یاری دهد تا آن نوع از زندگی عمومی را که می‌خواهند به دست آورند. آیا فقه سیاسی می‌تواند نسبت بین ما و زندگی امروزین ما و نظام سیاسی کنونی را توضیح دهد؟ چگونه می‌توان نظام اسلامی و در عین حال امروزین داشت؟ چگونه می‌توان دین و تجدد را بازتعریف کرد و در کنار هم دید؟ تجربه دنیای پُست-سکولار نشان می‌دهد که جمع این دو تنها ممکن است، به اعتبار تاریخ اندیشه سیاسی ناگزیر هم هست. اما، مسأله اصلی کیفیت و ظرافت این همزیستی تعیین‌کننده است. اندیشه میانه‌ای که از لغزش به منتهی‌الیه احیاءگری^۱ دوره میانه یا دین‌ستیزی دوره مدرن صیانت کند. در این نوشته به ارزیابی همین نکته با تکیه بر امکانات دانش فقه می‌پردازیم.

۱. Revivalism، در لغت به معنای اصالت احیای مذهب یا اصول بیداری مذهبی است و در اصطلاح به جنبش‌هایی در جهان اسلام اطلاق می‌شود که علاوه بر بیداری مذهب، به تلاش در احیای نظام سنتی و فقه سیاسی دوره میانه اسلام می‌پردازند و به‌این‌وسیله از هرگونه نواندیشی دینی در حوزه سیاست و طبعاً دیگر حوزه‌های زندگی فرار می‌کنند. در این نوشته نیز منظور از احیاءگری همین گذشته‌گرایی است و نه بازگشت به نص. زیرا نص دینی بنا به تعریف مسلمانان امری فراتاریخی است و نظم سیاسی دوره میانه فقط یکی از تفسیرهای عینیت‌یافته از این نص است. نص فراتاریخی است، اما دوره میانه دوره‌ای تاریخی و لاجرم مقطعی از مقاطع تاریخ مسلمانی محسوب می‌شود. این اشارات بدین معنی است که نص‌گرایی که وجهی از نوگرایی امروز نیز هست ملازمه‌ای با گذشته‌گرایی ندارد.

بیشتر تئوری‌های سیاسی جدید، به‌ویژه در کشور ما، به رابطه دین و دموکراسی علاقه نشان داده‌اند. اما بسیاری از آن‌ها، با فرض دموکراسی، به تحلیل جایگاه دین و جامعه دینی در نظام دموکراتیک توجه کرده‌اند. در این نوشته، پرسش از نسبت فوق را از مسیر دیگری دنبال خواهیم کرد و، به اقتضای چشم‌انداز تحقیق، به ارزیابی موقعیت دموکراسی در جامعه دینی، با تکیه بر امکانات دانش فقه، خواهیم پرداخت. ناگزیر این ایده برجسته خواهد شد که عقاید مذهبی، در مورد جامعه ما عقیده اسلامی، اشارات روشنی درباره ماهیت و سازمان جامعه و سیاست دارد و همین اشاراتند که نسبت بین دین و سیاست را در جامعه اسلامی نشان می‌دهند. بدین‌سان پرسش‌های سه‌گانه مهمی برمی‌آید که پاسخ به آن‌ها وظیفه متن حاضر است:

- دلالت‌های اجتماعی و سیاسی ایمان اسلامی کدام و چه مقدارند؟
- اگر چنین دلالت‌هایی وجود داشته باشد، که دارد، به کدام جنبه از جامعه اسلامی امروز مربوط هستند و با آن پیوند دارند؟
- ایمان اسلامی چگونه و چه نقشی را در سیاست یک جامعه اسلامی جدید، همچون جامعه معاصر ما بعد از مشروطه، ایفا می‌کند یا باید بکند؟

هدف این نوشته مشارکت در یک بحث جدید در باب رابطه بین مذهب و دموکراسی در جامعه جدید اسلامی، با تکیه بر امکانات فقه اسلامی، است. تأکید ما بر دوگانگی مفهومی «حق» و «حکم» خواهد بود که در اصول آئی به وجوهی از آن پرداخته شده است.

فقه سیاسی و جامعه جدید

این عنوان از آن روی اهمیت دارد که به اقتضای زندگی جدید و مسائل و نهادهای برآمده از آن، ما را از بازگشت به تاریخچه و مسائل قدیم فقه سیاسی رها می‌کند. این نکته بدان معنی است که روش‌شناسی استنباط فقه سیاسی را

از مسائل و احکام تاریخی این دانش جدا کنیم و ملازمه بین فقه سیاسی به مثابه دانش و احکام قدمایی برآمده از مسائل نظام‌های سیاسی گذشته را قطع نماییم. معنای دیگر این سخن آن است که باید ظرفیت روش‌شناسی فقهی را از چارچوب تنگ گذشته، یعنی نظام سلطانی، در حوزه استنباط احکام سیاسی رها کنیم و به استخدام این دانش در تبیین مسائل جدید زندگی مسلمانی پردازیم. درست در چنین شرایطی است که از خطر گذشته‌گرایی احیاگرا نه و سلف‌پرور رها شده‌ایم و از خروج از دستگاه فقهی به اعتبار سراب سکولاریسم برهیز خواهد شد.

به هر حال، جامعه‌شناسی مذهب و نهادهای مذهبی نشان می‌دهد که، درست یا نادرست، رابطه‌ای ملموس بین مذهب و سیاست در کشور ما و دیگر جوامع اسلامی معاصر وجود دارد. مرجعیت و حوزه‌های علمیه، در نظر و عمل، احکامی دربارهٔ ماهیت حکومت، حدود آزادی‌های فرد، عدالت اقتصادی و حق توزیع دارایی‌ها صادر کرده و می‌کنند. در مقابل این توصیه‌ها و تحریم‌ها دستگاه سیاست و جریان‌های سیاسی نیز رفتاری آمیخته با طرد و تهدید و پذیرش و دلجویی نشان داده و می‌دهند. این رابطهٔ توأم با سردی و گرمی، که حاکی از سرمای درون و گرمای بیرون است، ظاهراً هیچ ربطی به رژیم‌های سیاسی ندارد و چنان‌که تجربهٔ تاریخی ایران نشان می‌دهد، به ماهیت نسبت دین و سیاست در جامعهٔ ما برمی‌گردد. چنین می‌نماید که اگر ماهیت چنین رابطه‌ای به‌طور مستمر از دو سوی مذهب و سیاست مورد بازاندیشی قرار نگیرد، چه‌بسا هر دو را در دام تضادها و تهدیدهای دو جانبه قرار می‌دهد. تاریخ یک‌صد سالهٔ ایران جدید، آشکارا، این تجربه را نشان داده است. همهٔ این چالش‌ها به تشمت در مفهوم «حکومت خوب»، در مذهب و جامعهٔ اسلامی امروز برمی‌گردد.

شاید دو موضوع به‌ظاهر جدا را باز هم باید در پیوند با یکدیگر دید: نخست ماهیت، میدان عمل و، به‌طور کلی، حدود امکان فقه سیاسی است که، بدین وسیله، ایمان اسلامی را، به صورت منطقی و روشن، به مسائل

اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی امروز پیوند می‌دهد. دوم مجموعه مسائل معطوف به بنیادهای اخلاقی-ارزشی، نظیر آزادی، برابری، حزب، انتخابات و رأی است، که، به فرض وجود نظام مردم‌سالار، جامعه جدید ما بر آن استوار است یا باید استوار شود. این دو مطلب را می‌توان به سمت پرمش و اخدی سوق داد. اگر فرض کنیم هنوز استدلال کافی برای دموکراسی‌های بی‌بنیاد وجود ندارد و جامعه ما حداقل به برخی بنیادهای اخلاقی و معنوی برای سیاست دموکراتیک نیازمند است، در این صورت، دستگاه فقه و سنت فقاهتی چه نقش و امکاناتی در تدارک بنیاد اخلاقی برای زندگی دموکراتیک در جامعه اسلامی دارد یا می‌تواند داشته باشد؟ نباید فراموش کرد، سنت فقاهتی بخش بزرگی از پس‌زمینه فکری-تاریخی ما برای گذار به دولت جدید و نهادهای دموکراتیک امروز است. بنابراین، این سؤال را باید بررسی کرد که اگر این نهادهای جدید، همگی، با دستگاه دانایی غالباً فقه مشرب ما، بیگانه‌اند، پس چگونه تأسیس و نهادینه شده و اگر نسبتی با آن دارد- که دارد- چگونه می‌توان این نسبت را برجسته و تحلیل کرد؟ آیا امکان بسیج ذخایر سنت فقاهتی ما برای حل مسائل سیاست مدرن وجود دارد؟ یا همچنان، باید دوگانه طرد تجدد یا طرد فقاہت را برگزید؟ منطبق تحقیق علمی، رادیکالیسم ناظر به طردهای دوگانه را، تسلیم از هرگونه سنجش از امکانات فقه سیاسی، دور از احتیاط اهالی تعقل می‌داند.

تأکید ما بر آن دسته از ارزش‌های اخلاقی است، که قواعد فقه اسلامی ترجیحی دینی بر آن ارزش‌ها تدارک دیده است و همین ارزش‌ها هستند که بنیادی دینی برای مردم‌سالاری در جامعه امروز محسوب می‌شوند. در این جا هرگز از امکان یا عدم امکان فقه سیاسی سخن نخواهیم گفت زیرا فقه و فقیهان، به‌طور تاریخی، درگیر سیاست و، به‌ویژه دولت جدید بوده‌اند و مهم‌ترین دلیل برای امکان هر شیء، البته، وقوع آن است و این امر برای تاریخ

ما «امر واقع» است. در این جا بیشتر از استعداد‌های بالقوه^۱ و ذخایر سنت فقه در حوزه امر سیاسی و سیاست جدید گفته می‌شود.

سیاست جدید در ایران با چهار سنت فکری نسبت دارد: ایران‌گرایی باستان، سنت چپ، اسلام و دموکراسی. اما نسبتش با اسلام و دموکراسی تعیین‌کننده‌تر است و امروز به معنای بزرگ جوامع ما تبدیل شده است.^۲ فقه اسلامی در دوره جدید به دو طریق در سیاست مدرن حضور دارد: نخست، آن‌که مسلمانان شهروندان جوامع اسلامی جدیدند و در کشورهای مثل ایران، اکثریت دارند. این نوع از جمعیت برای حضور در زندگی سیاسی خود، و به طور کلی، هر نوع رفتار سیاسی، نیازمند توجیه ایمانی و بنابراین فقهاتی هستند. همچنین، بسیاری از مسلمانان، امروزه، شهروندان کشورهای دموکراتیک در اروپا و آمریکا و غیر آن هستند. این مسلمانان نیز همانند کشورهای اسلامی به تبیین دینی برای زندگی سیاسی خود نیاز دارند. چنین وضعیتی، همیشه فقه را ناگزیر به حضور و صدور حکم در میدان سیاست مدرن می‌کند.

ثانیاً، دستگاه فقه معاصر ما وارث مجموعه‌ای از عقاید سیاسی، تجربه حضور در نظام‌های خلافت و سلطنت، مشروطه و جمهوری اسلامی است. این میراث فقهی-سیاسی به دلیل داشتن وجوه طرفداری و حمایت نقش مهمی را

1. Potential

۲. در این نوشته، عموماً از دموکراسی و رابطه اسلام و دموکراسی صحبت شده است و نه از رابطه اسلام و لیبرالیسم. زیرا لیبرالیسم یک فلسفه سیاسی مستقل است و نسبت یک مکتب فکری مستقل با اسلام، نسبت تمایز و تغایر است. در حالی که، دموکراسی یک نظام سیاسی است که ممکن است فلسفه‌ها، مذاهب و جهان‌بینی‌های گوناگونی، بی‌آن‌که به یکدیگر تقلیل یابند، نسبتی با آن برقرار کنند و تعریف خاصی از حد و حدود آن، براساس مبانی خود، داشته باشند. از این نظر، منطقاً ناممکن نیست که بتوان از انواع دموکراسی‌های مذهبی، لیبرال و... به عنوان الگوهای حکومتی قسیم نام برد. در نتیجه، بی‌آن‌که مثلاً دو مکتب اسلام و لیبرالیسم در مبانی یکسان باشند، ممکن است در نتایج سیاسی اشتراکات قابل تشخیص پیدا کنند.

در پیدایی و ریخت‌یابی سیاست مدرن در جوامع امروز ایفا می‌کند که دموکراسی یا مردم‌سالاری بخش انکارناپذیر آن است. اکنون، این پرسش قابل طرح است که اگر اسلام و فقه اسلامی را، دست‌کم، بخشی تعیین‌کننده از نیروی محرکه جوامع امروز، در گذار به مردم‌سالاری، از مشروطه تاکنون، در نظر بگیریم، دستگاه فقه این وجوه نوگرا و دموکراتیک را چگونه تبیین کرده و می‌کند؟ چگونه و با چه بیانی بین دین و دموکراسی نسبت و پیوند برقرار می‌کند؟ فقه سیاسی معاصر رابطه معمایی بین دین و دموکراسی را در جهان اسلام، از نظر تاریخی، چگونه توضیح می‌دهد؟

فقه سیاسی به ارزیابی ماهیت دولت، جامعه سیاسی و اشکال متفاوتی از نهادها و تشکلهای در طبایع حلاقه‌مند است که، امروزه، از مختصات جامعه مدنی مدرن محسوب می‌شوند. اما این ارزیابی به فهم دو چیز بستگی دارد: یکی، فهم حضور معمایی فقه سیاسی در جامعه پیچیده امروز و دوم، فهم بنیاد مذهبی سیاست مدرن در جهان اسلام. در چنین شرایطی، شاید بتوان در موقعیت معرفتی مناسب قرار گرفت و در سدد پاسخ به دو مسأله معمایی زیر برآمد:

- چگونه ممکن است چنین ارزش‌های مردم‌سالارانه‌ای، که اکنون، در نظام‌های سیاسی جدید، نهادینه شده یا در حال نهادینه شدن هستند، ضمانت فقهی بیابند؟

- بینش فقهی-سیاسی برخاسته از جامعه‌ای ایمانی چه نقشی در حوزه گفت‌وگوی عمومی و سیاست جامعه‌ای اسلامی در عصر ما دارد یا می‌تواند داشته باشد؟

به هر صورت، آیا چنین اقتضایی که ارزش‌های ایمانی، بنیادی اخلاقی برای زندگی مردم‌سالارانه امروز فراهم کند در فقه سیاسی نیز در جامعه سیاسی ما وجود دارد؟ یا این‌که این دو، به اقتضای زمان و مکان، نوعی از «ناچسب‌ترین اتحادها» را «تجربه» یا حتی زیر فشار ضرورت‌ها «تحمل» می‌کنند؟ به نظر نمی‌رسد که تأمل در این پرسش‌های حیاتی تأخیرپذیر باشند.

این نوشته به همراه فصول آتی درصدد مشارکت در چنین مباحث مهمی است. قبل از این که، از مبانی، سازمان عمومی، مکاتب، مسائل و نیز چالش‌های کنونی فقه سیاسی بحث شود، شاید اشاره کلی به چند نکته اساسی خالی از فایده نباشد. وظیفه فقه، به طور کلی، جریان احکام نص در تاریخ است و سیاست نیز غالباً، وجه تاریخی دارد. بنابراین، دانش فقه سیاسی دستگاهی معرفتی است که یک سر آن به امر ایمانی و نصوص ثابت قدسی وصل است و سر دیگرش به امر سیاسی که، بالذات، متغیر زمانی، مکانی، قومی و نژادی است بسته است. دانشی است که سر در آستان ثبات و پای در چنبر تغییر دارد. فلسفه عمومی فقه سیاسی، نیز، حل همین نسبت رازآمیز ثابت و متغیر و قدسی و عرفی است اما فقه سیاسی چگونه چنین کار مهمی را به انجام می‌رساند و چنین فرایندی را، بنا به تعریف، کنترل و مدیریت می‌کند یا باید چنین کند؟ شاید مقایسه‌ای بین فقه سیاسی مسلمانان، با آنچه، کلام سیاسی در مسیحیت امروز غرب خوانده می‌شود، بی‌فایده نباشد. دانکن فورستر درباره ماهیت کلام سیاسی مسیحی می‌نویسد:

کلام سیاسی کلام زمینه‌ای و وابسته به قرآن تاریخی است. چنین دانشی همواره به موقعیتی ویژه در یک زمان خاص ارجاع می‌دهد. همین امر یکی از دلایل تنوع کلام‌های سیاسی است چون هر کدام ریشه در زمینه خاص و منحصربه‌فرد دارند مسائل مورد ابتلا و تأکیدات متفاوتی نیز دارند. و کلام سیاسی، با این که وابسته به زمینه است، باز هم کلام است یعنی تلاش می‌کند سنت کلامی کلاسیک مسیحی را به وضعیت مدرن پیوند دهد و این را با آن بازگوید. هر دو امر کلاسیک و زمینه‌ای ضروری و لازمند. امر موضعی و محلی نیازمند پیوند با امر جهاتشمول و عام است، و متغیر محتاج ثابت.^۱

دستگاه‌های فقه سیاسی نیز چنین وضعیتی دارند. این اشاره به ماهیت کلام سیاسی مسیحی، صرفاً، از این روست که دغدغه‌ها و مشکلات و مسائل مشترک ادیان بزرگ را در مواجهه با امر سیاسی و، به‌ویژه سیاست مدرن، در جوامع دموکراتیک یا علاقه‌مند به زندگی دموکراتیک، نشان می‌دهد. ریموند پلانت پس از نقل عبارات بالا از فورستر تأکید می‌کند:

فورستر دقیقاً همان چیزی را طرح کرده است که من اکنون از زاویه کلام سیاسی با آن درگیر هستم، اما او مسأله را حل نکرده رها نموده است.^۱

به زعم پلانت، فورستر، به‌طور شایسته، تأکید کرده است که کلام سیاسی دانشی زمینه‌ای است و مسائل محلی-زمانی-مکانی را با قواعد جهانشمول ارزیابی می‌کند. اما او هرگز در صدد پاسخ و توضیح تفصیلی این مسائل نیست.^۲ به نظر می‌رسد محور کار پلانت تفصیل همان اجمالی است که فورستر در باب کلام سیاسی دارد. پیگیری جزئیات تلاش‌های پلانت خارج از علاقه اصلی این پژوهش است که بر روی ماهیت و چالش‌های مدرن فقه سیاسی، در جهان اسلام و ایران، تمرکز دارد. اما از این نکته نیز نباید غافل بود که مشارکت در مباحث معمایی دین و سیاست در دنیای مدرن، آن هم از زاویه فقه سیاسی اسلام، نه تنها واجب بلکه امری وسوسه‌انگیز است. اساس این وسوسه امید به طرح دیدگاه‌های آکادمیک اسلامی در باب دین و سیاست در فضای پرتلاطم و ایدئولوژی‌زده جهان کنونی است. این دغدغه را به‌ناگزیر به فرصت دیگری باید وانهاد و در این نوشته بیشتر به مسائل معمایی جامعه خود در باب اسلام و سیاست، از نگاه فقه سیاسی تمرکز کرد. در این راستا، به لحاظ روش‌شناسی، از امکانات ایده‌ای الهام خواهیم گرفت که در سنت تحقیقات اسلامی با عنوان اندیشه «وحدت علوم» شناخته

1. Raymond Plant, *Politics, Theology and History*, Cambridge University Press, (Virtual Publishing) 2003, P. 19.

2. R. Plant, *Ibid*, P. 20.

می‌شود. این اندیشه فراتر از نظریه کلام نظام‌مند^۱ در تحقیقات مسیحی است که مذاهب مختلف را جزئی از یک حقیقت کل می‌داند.^۲ ایده اسلامی وحدت علوم، از این نظر، که منشأ هر دانشی را در هر کجای عالم قدسی می‌داند، توجه به یافته‌های هر تمدنی را چنانچه علمی بودنش احراز شود، وظیفه هر مسلمان در هر زمان و مکان می‌داند. اندیشمندان مسلمان درست به همین دلیل است که افلاطون را الهی می‌دانند و از سوی دیگر، با توجه به انتقاد آرای از ارسطو به جمع بین رأی دو حکیم یونانی همت می‌کنند. معنای این سخن آن است که هر آنچه علمی، و نه علمی نمانست، الهی است و ناگزیر هر آنچه الهی، نه الهی نمانست، علمی نیز هست.

با تکیه بر چنین رهیافتی است که در این نوشته، ابتدا کوشش می‌کنیم دستگاه و عملکرد فقه سیاسی را - با توجه به منابع و سنت‌های فکری متفاوت - طرح و ارزیابی نماییم. آنکه، تحولات فقه سیاسی شیعه در ایران معاصر، و از مشروطه تاکنون را دنبال خواهیم کرد. هدف عمومی این تحقیق، برجسته‌سازی وجوه ثابت و متغیر در دستگاه فقه سیاسی از یک سو، و از سوی دیگر، تحلیل رابطه ثابت و متغیر، نظریه و عمل، در فقه سیاسی شیعه است. دوره معاصر، اهمیت بسیاری از دیدگاه رابطه دین و سیاست دارد. عصر رواج دموکراسی‌ها در جهان اسلام و نیز عصر آشنایی دستگاه‌های فقه سیاسی اسلامی با این پدیده است. بدین سان می‌توان این عصر را عصر بحران دموکراسی و همزمان بحران فقه سیاسی در ایران و اسلام دانست. این نوشته سعی می‌کند برخی وجوه این «مسأله» را برجسته نماید.

1. systematic theology

2. *Ibid*, P. 20.